

است در کثرت و این کثرت فی ذاتها وجود ندارد و این کثرت موجود و ظاهر است بوجود ذات و سحانه کعبین
وجود است بلکه وجود و سحانه ظاهر است در کثرت - بوالا اول والا خمس و الظاهر والباطن سبحان الله
تعالی کون - پس ذات واجب سبحانه وجود مطلق است از هر چه و حتی که از قید اطلاق نیز مطلق است در
مرتبه ذات خود نیست کلی و نه جزوی نه واحد بود وحدت زاید و نه کثیر و نه یح و صغی زاید از اوصاف و اوجانه
منزه و مقدس است از تعینات و در مرتبه ذات خود واحد است بمعنی آنکه نیست شریک و س اصلا و
اوست سبحانه و تعالی واجب الوجود بذات خود و عالم عبارت از تعینات و شیونات این ذات که وجود
مطلق است پس او سبحانه حق منزه است در ذات خود و اوست مشبه در مقام کونیه و ذات حق سبحانه
و تعالی را دو کمال اند - یک کمال ذاتی که او سبحانه تعالی کمال است بذات خود واجب الوجود است بذات
خود بلکه عین وجود است و صفا است بذات خود و ذات خود غنی است در کمال از عالم که عبارت است
از ماسوائه و از تعینات - و کمال دیگر کمال سالی - که عبارت است از تشعشع شدن ذات بصفات ذات
و بصفات افعال و بصفات فعلیه و انفعالیه و موسوم بودن با اسما و اسم عبارت است از ذات مقید و بصفت و انصاف
باین صفات ممکن نیست مگر بعد ثبوت اعیان چه علم به معلوم متصور نیست و نه قدرت به مقدور و نه خلق به
مخلوق و هم برین قیاس و اعیان چون ثبوت علمی یا فکری پیش از وجود عینی - پس علم بآن و اعیان متعلق شد
پس این معلومات حقیقیه و تعالی را عالم گردانیدند چه علم تابع معلوم است و این اعیان چون با استعدادات خود
تقریر ثبوت یافته علم با آنها متعلق شد - بوجهی که بودند و همچنین این اعیان مقدر و ممراد شدند - و
قدرت و ارادت با آنها تعلق گرفت پس حق را قادر و ممرید گردانیدند و برین قیاس صفات دیگر پس
در کمال سالی غنا از این اعیان نیست و اما اسمائے حسنی خواهد تشریح کرد اندیشه پدید پس ظهور آن بوجهی که احکام
آن ظاهر میشود به محالی و مظاهر ممکن نیست پس ظهور آن اسما با احکام موتوت و بوجود مظاهر است
در خارج پس کمال سالی متصور نیست مگر بعد وجود عالم پس حق تعالی اعیان عالم را موجود و ساحت و مظهر اسمائے
خود گردانید تا اسما و احکام اسما ظهور یابد و کمال سمار بر وجه کمال حاصل شود پس در ظهور اسما غنائیت از وجود
خارجی عالم نیست غنائیت در مرتبه کمال ذاتی چنانچه حافظ شیرازی میفرماید بنده پس تو معشوق گرافت و بر
عاشق چه بود و مابد و محتاج بودیم او بجا مشتاق بود و و شاید است با آنکه گفتند شد این حدیث قدسی
گفت کمتر از دنیا واجب است آن اگر غایت خلقت اخلق - الله تعالی میفرماید که بود من من گنج مخفی و عجب
پس دوست داشتیم که معشوق شوم و ظاهر گردم پس پیدا کردم خلق را تا مظاهر من و اسما من شوند و این حدیث
اگر چه محدثان اضعف از بزرگانند لیکن صحیح است از نزد اهل کشف که صحیح گردند از جناب سید عالم صلی الله علیه
و سلم از آنچه گفتیم ظاهر شد که حقیقت واجب سبحانه وجود مطلق است و حقیقت حقائق ممکنات شیونات
و تعینات اوست پس واجب ممکن نمی تواند شد و ممکن واجب نمی تواند شد و مطلق را واجب لازم است و
متعین را امکان و محال است که مطلق عین متعین گردد - بوجهی که اصلا تغایر نماید و اطلاق مطلق
باطل شود و نیز محال است که متعین عین مطلق گردد - به بطلان تغایر زیرا که تعین از متعین باطل و

فراک نمیشود اصلاً در واقع اگر چه زائل میشود و در شهود چنانکه سالک چنانچه در مرتبه فنا فی الله رسد - تعین
 میشود و معنی باشد و او غافل از تعین خود میشود و اما در واقع تعین مرتفع نمیشود - و نیز ظاهراً هر شد که
 حق سبحانه در کمال سما غنی از عالم نیست اگر چه در مرتبه کمال ذاتی خود مستغنی است و نیز ظاهراً هر شد -
 که او سبحانه حق منزّه است در مرتبه ذات و اوست سبحانه مشبه در مقام پس اوست جامع میان تشبیه
 و تمیز - و نیست منزّه محض بوجهی که قابل وصفان تشبیه نباشد - اصلاً چنانچه اشعریه میگویند چه
 تمیز بیه باین وجه تقدیر است و نیست مشبه محض چنانکه مجتهد میگویند چه این تشبیه تنجید است و الله تعالی منزّه
 است از هر تقدیر و تحمید - و او سبحانه مشبه است در عین تمیز بجهت که اوست با تمیز خود در مقام هر دو منزّه است
 در عین تشبیه چه اعیان بالکمالند و اوست موجود - پس مشبه به چیز باشد و در قرآن شریف نصوص اولیه
 بر تشبیه کشیده اند از نصوص دالّه بر تمیز و اشعریه درین نصوص کمر بر تاویل بسته اند و نص تمیز را
 بر آن تفسیر کرده اند - شیخ اکبر شریح محی الدین بن عربی قدس سره فرموده اند که مثل ایشان مثل کسی
 است که ایمان آورد به بعضی و کفر کند به بعضی - نیز میگویند که عقل تصاف او سبحانه باوصاف تشبیه
 محال میداند - پس عقل تشبیه است بر تاویل نصوص تشبیه - و شیخ اکبر میفرماید که عقل حکم میکند به نبوت
 رسالت و عقل ایشان در انجاء ربیب دلالته معجزه و عقل کرام جبر داده اند به نبوت صفات
 تشبیه پس می باید که این اخبارات نیز صادق باشد - پس نبوت تشبیه لازم می آید بر عقل پس
 یازایا آمدن از احکام نصوص تشبیه از غلط عقل است پس اعتماد بر آن عقل نقایه و شیخ اکبر

قدس سره میفرماید در بیان تشبیه و تمیز ۵
 فَإِنْ قُلْتَ بِالتَّشْبِيهِ كُنْتَ مُقْتَدِرًا - ۴ وَأَنْ قُلْتَ بِالتَّشْبِيهِ كُنْتَ مُحَدِّدًا
 یعنی پس اگر تو گوئی تمیز فقط شوی قید کننده مراد الله را در غیب یعنی منکر طور و معنی میشود با وجود
 آنکه الله تعالی خود را وصف کرده است بودن و معنی ظاهر اگر تو بگوئی به تشبیه چنانچه مجتهد
 گویند الله تعالی مجتهد و مشبه است پس میشود حکم کننده الله تعالی را با وجودیکه الله تعالی حد ندارد

باز میفرماید - ۵
 وَأَنْ قُلْتَ بِالْإِمْرَانِ كُنْتَ مُسَدِّدًا ۴ وَكُنْتَ إِمَامًا فِي الْمَعَارِفِ سَيِّدًا
 یعنی اگر قائل شوی بجهت دو از تشبیه و تشبیه یعنی بودن حقیقتاً منزّه در عین تشبیه و مشبه در عین تمیز
 شوی متد و معرفت الهی و شوی نو امام و در در معارف الهیه - باز می فرماید - ۵
 مَنْ قَالُ بِالْإِشْفَاعِ كَانَ مُشْرِكًا ۴ وَمَنْ قَالُ بِالْإِفْرَادِ كَانَ مُوَحِّدًا
 یعنی پس هر کس بگوید با شفاعت یعنی شفاعت بودن خود یعنی وجودات متعدده و مباین اند حق را وجود
 علیحدّه - و ممکن را وجود علیحدّه - پس او مشرک است و شریک الله تعالی را گردانید و این شرک حق
 است - و هر کس بگوید با احد بودن و فرد بودن وجود که وجود نفس ذات حق است و احد است و
 کثرت مظاهر او منافی نیست - پس است آن شخص مومنان - ۵

فایاک والتشبیہ ان کنث ثانیاً * وایاک والتنزیہ ان کنث مفرداً
 لفظ ثانی یا صیغه اسم فاعل است بمعنی ثنا کننده و یا بمعنی دومی یعنی باز در نفس خود را از تشبیہ منظر دیگر
 هستی تو ثنا کننده حق را و یا اگر هستی تو دوم گشته حق در وجود یعنی قایل تشبیہ باین طریق منشو که خود
 باینکه موجود المی و حق را موجود دوم مبالغه از خود و مشبه بلکه باید که قایل تشبیہ شوی در مطابقت مشبه و
 باز در نفس خود را از تنزیہ اگر باشی تو مفرد یعنی جدا گشته مرتزیه را از تشبیہ با بجمه باید که قایل شوی
 به تشبیہ در عین تنزیہ در مرتزیه در عین تشبیہ - باز میفرماید - **شکل**
 فان انت یوکل است ہو و تراہ فی - * عین الامور مستراح و مقیداً
 یعنی پس نیستی تو عین آن حق چه حق وجود مطلق است و تو مقید و متعین هستی چگونه عین مطلق باشی بلکه
 تو عین حق هستی بحسب حقیقت که حق متعین شده است در تو دومی یعنی حق را در عین موجودات مسرّح خلاص
 از مقید تعین و مقید بقید تعین یعنی ظاهر درین تعین فلا موجود و لا ال الا الله :-
 و مولوی جلال الدین رومی قدس سره میفرماید - **شکل** نامصنوع یا مصنوع گفتند * باطل آمد
 لے ز صورت رسخت * نامصنوع یا مصنوع پیش اوست * کوهی مغز است بیرون شد ز پوست *
 یعنی الله تعالی را نامصور و بی صورت گفتند و یعنی منزّه گفتند و باطل آمد و همچنین مصنوع و ذی صورت
 گفتند و باطل آمد بی خلاص شدن از صورت و نیست این گفتند و از صورت خلاص شدن یعنی
 تنزیہ مجرد و قول باطل است که این تنزیہ نیست حقیقت بلکه تشبیہ بحد است و قید است به بودن
 و بی بر صورت و تعین مجرد از امکان باین اجماع را در وجود همچنین تشبیہ مجرد و قول باطل است که تشبیہ
 وجود است به تعین اجماع - نامصنوع یا مصنوع یعنی منزّه و مشبه گفتند پیش اوست که همه مغز است
 بیرون شده است از پوست یعنی فانی فی الله گشته و باقی شده به بقای حق و حقیقت امور بیرونی
 مکشوف گشته که در تنزیہ میگوید در عین تشبیہ و تشبیہ در عین تنزیہ چنانچه در ابیات سابقه فرموده اند
 از تو ای بی نقش با جزیب صورت * هم مشبه هم موجود خیر سر * و منکرال از متکلم و فلا سفسه
 گاهی ابطال آن باین وجه میکنند که آنچه گفته شده است مخالف عقل است بدیهه عقل حکم
 می کنند باستحالة ظهور واحد در کثیر پس وحدت وجود راست نمیشود - **حق** احب انت که
 عقل متوسط که متاض کجب علوم با استدلالات عقلیه است وحدت وجود و ظهور واحد را در کثیر محال
 میداند لیکن حکم این عقل اعتبار ندارد و استدلالات عقل فانی از اغایله نیست - **پای** استدلالان
 چوبیس بود * پالای چوبیس سخت بے تمکین بود * و اگر عقل حقیقت واقعی همه امور از استدلال خود یافته
 حاجت بوسط رسال رسول و انبیا نند - **چون** حاجت بعثت رسل و انبیا شد علوم شد که عقل استدلالی
 قاصر است از درک اسرار الهی پس حکم عقل استدلالی لایقی لغو و اعتماد نیست و این حکم بدیهه مذکور
 حکم عقل نیست بلکه حکم و حکم از غلبه ضلال شیطان است که او حکم باطل را بدیهی می نماید - **لہذا**
 عقل استدلالی مشوش است درین حکم گاهی بی ظلمت ظهور واحد در کثیر حکم میکند و گاهی به بخوبی آن

میکنند یعنی مبنی که این عقل حکم میکند بوجود مابین و احدی که آنرا کمال طبیعی می نامند در اشخاص کثیر و پس کما
 بعد بدینست احتمال ظهور طایفه دیگر و اما عقل کامل که منور بود الهی است و تابع رسل گرام است
 و ایمان باید که در نزد رسل آورده است بے تاویل و علوم را از مشکوٰۃ رسل و انبیا با کشف
 صحیح معاصد بکتاب و سنت میگرد و این عقل واجب الاتباع است و این عقل ظهور واحد را در کثیر و این
 نمیدانند بلکه او را مشاهده این ظهور میکنند و این را ثابت و واقع میدانند و متکلمان از متکلمین خاصه
 میگویند در ابطال که وحدت وجود و ظهور حق در کثرت ممکن است مخالف شریعت و غیر است و شریعت
 حکم به بطان آن میکنند و جو البش آلت که شریعت آن نیست که مشکلا از آن خود استخراج کرده اند
 اگر مخالف این آرا باشند پس فرض نمیدارند بلکه شریعت آلت که الله تعالی خبر داده است بر لبان محمد
 صلی الله علیه و سلم و آن کتاب و سنت است و این وحدت وجود و ظهور واحد در کثیر مخالف کتاب و
 سنت نیست و نیست مخالف - مگر تا ویلات مشکلا را که در کتاب و سنت راست و سید الطائفه
 جنید بغدادی قدس سره فرموده اند که علما باین مقتید بالکتاب و السنة - یعنی علم ما که قوم صوفیه ایمان بر این که از
 کشف حاصل است مقتید است بکتاب و سنت و کتاب و سنت موید است و تا آنکه کتاب و سنت اظهار است
 از انجمله کلمه توحید است - لا اله الا الله چه معنی بتبادر بلا تاویل آلت که هیچ الهی موجود نیست مگر الله پس
 ازاں لازم است که هر چه که آله ظاهر است عین الله است و آله عبارتست از معبود و معبود در لغت
 عبارتست از آنکه پیش و پس و منتهی شود و نیست موجودی که پیش و پس و منتهی آخر متدلل نیست
 پس لازم آمد که هر موجود عین الله باشد بحسب حقیقت پس معبود در هر آله در حقیقت الله است که در و پس
 ظاهر است اگر چه عابد از راه حماقت نداند و متکلمان در کلمه توحید تاویل میکنند باین وجه که نیست آله
 حق که شرع اجازت داده باشد بعبادت آن موجود مگر الله پس اگر آله باطل که شرع اجازت بعبادت آن
 نداده باشد موجود باشد مضایقه ندارد و نه فهمیدند که این تاویل بعید محض است عبارت بچنان دلالت
 ندارد و خصوص در بد و خطاب و نیز چون سید عالم صلوة الله علیه و آله و اصحاب فرمودند از
 کفار قریش که یک کلمه است که اگر شما یان بصدق بگوئید ما که عرب و عجم میثوید پس ابو جهل گفت
 آیا کلمه واحد است حضرت فرمودند صلی الله علیه و آله و سلم بے کلمه واحد است پس ابو جهل
 و دیگر حاضران از کفار قریش گفتند کلمه واحد را قبول میکنیم بلکه آله کلمه را پس حکمت سید عالم
 فرمودند بگوئید لا اله الا الله - پس کفار مذکورین تنفر شدند و در آن تعجب ماندند و گفتند که کیف پس صلوات
 الله و احد یعنی چگونه وسعت خواهد کرد و خلق را یک آله که خلق کثیر است و الله واحد و احد وسعت نمی کند که
 تعینات کثیره در و پس حاصل شود و نیز گفتند اجعل الالهة الاله واحد ان هذا الشیء عجیب یعنی آیا گردانیده
 است محمد صلی الله علیه و آله و سلم آله کثیر را آله واحد و این شئی عجیب است و بعض ازاں کافران
 گفتند ما سبنا بهذا فی الملئ الاخرة - یعنی نه شیخیم مایاں اینست که آله کثیره آله واحد باشد در طاعت
 دیگر - پس باید که بتکرار در پس قصه العین انصاف که مخاطبان از کلمه توحید پس فهمیدند که آله کثیره

عین الله اند و در تعجب مانند و اگر در فهم ایشان می آید که اله حق عین اله است نه اله باطل پس
تعجب چگونه از آنها پیدا میشود و مخاطبان اهل لبان بودند هر چه فهمیدند معنی لفظ همون بود و حضرت
سید عالم آنجا آن فهم نه فرمودند و نه فرمودند که مراد از کلمه اله حق است و ازین جعل اله کثیره واحد
لازم نمی آید پس معلوم شد که معنی کلمه توحید نفی جنس اله است مگر الله تعالی و نیز بر روز قیامت و قنیتکه
کافران خواهند گفت بتاثر او غیره معبود الهی خود را که مایاں اینها را که من و تو الله اند می پرستیدیم
آن معبود الهی خواهند گفت ایشان کاذب اند درین قول پس حکم بکذب ایشان نیست مگر بهجت آنکه
این عبادت و پرستیدن در حقیقت عبادت حق بود که در محلی و رعیت ظاهر بود و عبادت این متعین نبود
پس قول این کافران که مایاں این تعینات را که سوائے الله اند می پرستیدیم کذب و بهتان است
و از این که گفته شد معلوم شد که ظهور حق واحد در تعینات و منظر هر کثیره عین شریعت است -
حاشا که مخالف شریعت باشد و رسل صلوات الله علیهم از نوح و شعیب و صالح و یونس و هود همه دعوت
نمودند مگر بسوائے الله که ظاهر در منظر است چنانکه الله تعالی حکایت میفرماید که این رسل
بقومهای خود گفته اند - ان اعبدوا الله ما لکم من اله غیره - یعنی عبادت کنید الله را نیست الهی
مگر شما را بخیر و بے یعنی هر الهی که شما با کوهیت آن آسمان می کنید عین ذات و بیست است و همون
معبود است در هر محلی و در هر رعیت - پس این تعینات را بگذارید و عبادت آنکس کنید که ظاهر است
درین تعینات و آن الله است و عبادت مظهر بگذارید و این آیت نص است که هیچ الهی غیر و بیست
نیست و مشکلمان بر تاویل خود کمر بستند که مراد از کلمه اله حق است که بشرع عبادت آن ممنوع نیست
و نه فهمیدند که لازم می آید که همه رسل صلوات الله علیهم در ائمت دعوات خطاب بکلام ما اول بکنند
و هیچ یک از ایشان کلام صریح در مطلب نه فرمایند و این را جائز نمی دارا مگر موقوف العقل
و این ظاهر است ولیکن عین لیم جعل الله له قورا فاعلم من قورا و نیز الله تعالی فرمود - هو الله فی
التسوات و الارض یعنی همون الله در آسمانها و زمین است و این آیت فصل است در آنکه الله تعالی
ظاهر است در سموات و الارض ای در هر مظهر و مشکلمان در تاویل میرانند و می گویند که لفظ الله
در آیه بمعنی معبود است یعنی اوست عبادت کرده شده در سموات و الارض و نه فهمیدند که لفظ
الله علم ذات واجب الوجود است و اطلاق در غیر معنی و بیست و با وجود این چونکه معنی آن
شد که اوست معبود در سموات و الارض - پس لازم آمد که هر چه معبود است در سموات و الارض غیر الله
باشد و این مؤید مطلوب ماست مگر آنکه باز معبود در مقید بعبادت شرعی بکنند پس درین صورت کلام
الهی از جمله لغز میگردد - و نیز الله تعالی میفرماید هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله یعنی آن الله
آنکس است که در آسمان الهی است و در ارض الهی است و این آیه فصل است در آنکه الله تعالی عین
هر الهی است که در آسمان و زمین اند و مشکلمان در تاویل خود کمر بسته اند التفات بآن نباید کرد و نیز
الله تعالی میفرماید ان الذین یبایعونک تحت الشجرة فاعلموا ان الله فوقهم یعنی

کس بیک بیعت تو کرده اند بیعت نکردند مگر الله را پس معلوم شد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 عین الله بود - و صحابه در وقت این بیعت مثلاً الله بودند در رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که
 منظره ای است باز تا کید فرمود الله این معنی را و فرمود که دست الله بر دست صحابه و مبايعین است
 صحابه بود مگر دست رسول سید عالم بر دست آن مبايعین پس معلوم شد که رسول عین الله بود در
 مشاهد صحابه مبايعین پس دست رسول صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم دست الله است درین مشاهد
 و آیات و احادیث بسیار مؤید این معنی است که حق ظاهر است درین مظاهر ممکنه لیکن ذکر آن موقوف
 سوائے تطویل و انداختن ترک کرده شد - **سوال** - اگر کسی گوید چوں این محسوسات مرئی و غیر آن از
 موجودات مظاهر و محالی حق اند و با حق اتحاد دارند پس عبادت اینها مذموم و ممنوع نباشد که این عبادت
 عین عبادت حق است پس میگوئیم در جواب که عبادت این محالی و مظاهر هر دو گوناگون است یکی عبادت
 آن متعین بآیات متعین است - پس این عبادت شرک است و ظلم عظیم است و انبیاء و رسل بر آن
 آن مبعوث اند که ازین شرک باز دارند و عباد این متعین بآیات متعین نخواهد این متعین باین حقیقت از الله تعالی
 دانند از جهل خود یا شیوئات و سبب اند لیکن در نیت و عبادت آن متعین خاص باشد و خواهد این متعین
 الله حقیقی دانند و نخواهند سبب بگویند که حقیقی دانند همه حال شرک است و ظالم است بظلم عظیم و محله
 در ناراست و هرگز این شرک را که مغفور نخواهد شد و دیگر وجه عبادت آنست که عبادت کنند الله را که ظاهر است
 درین محالی چنانچه سجده کنند بگویند این متعینات لیکن مقصود و مسمومی و سبب شیوه الله ظاهر باشد سجده
 مظهر ممکن پس این مظاهر قبله عبادت و تعالی شدند پس باید دید که اگر شرع تشریف قبله ساختن آن
 محالی را تجویز کرده چوں که پس عبادت باین وجه رواست بلکه واجب و اگر شرع اجازت نداده است چوں
 صنف و غیر آن پس عبادت باین وجه حرام است و مبعوض از حق و مشابیه حق و در آن آنست که اگر چه
 ظاهر حق و احد است درین محالی لیکن در هر محلی تعین است که در محلی دیگر نیست و هر تعین خواص
 لازم و عارضه دارد پس از لوازم بعضی تعینات آنست که قبله عبادت باشد که عبادت حق ظاهر در آن
 کرده آید و از لوازم بعضی آنست که قبله عبادت نساخته شود عبادت در آن نکرده آید اگر کسی آن را
 قبله عبادت کند مستحق عذاب و طرد باشد و همچنین هر اعمال مکلف اگر چه از شیوئات حق اند لیکن از لوازم
 بعضی اعمال و تعین آنها آنست که عامل بآن اعمال مستحق ثواب و رضای حق و قرب الی الله باشد و
 از لوازم بعضی آخر و تعین آنها آنکه عامل بآن اعمال مستحق عذاب و غضب حق و بعد عن الله باشد و شریعت
 حقه تفصیل آن بوجه اتم بیان فرمود پس گرفتن میزان شرع در اعمال ضروری و لازم است و چوں
 تفصیل خواص اعمال بوجه مذکور بدون ابات شرع ممکن بود الله تعالی از رحمت خود ارسال رسل نمود
 تا نفع اعمال و ضرر اعمال بیان فرمایند و این کلام گفته شده است در اثبات مقصود واقع شد الحال
 باز میگردیم بانچه در صدر بیان آن بودیم - پس بدانکه ذات الله تعالی وجود محض است معراست از جمیع
 اوصاف عارضه و نیت در مرتبه ذات خود موجود معنی ما قاسم به الوجود بلکه او شایسته در مرتبه ذات خود

نفس وجود است و موجود بنفسه است نه بغير من وجود که وصف انتزاعی است و نیست در مرتبه ذات خود
معدوم و این ظاهر است بلکه او واجب الوجود است در مرتبه ذات خود که قابلیت عدم ندارد و جهت آنکه
خود وجود است و هیچ صفته از صفات حول علم قدرت و حقایق - وراثت و غیر آن در مرتبه ذات
خود نیست بلکه ذات او بجهان نفس وجود مطلق است و حاضر است ذات او نزد او و او درین مرتبه با کمال
ذاتی خود است از وجوب و استغناء و درین مرتبه غنی است از عالم و ادراک احدی باین مرتبه نمی رسد
و هر شئی با کمالات است درین مرتبه و ایچ حضرت خواجہ حافظ شیرازی میفرماید حق عاقل شکار گیر
نشود و امم باز چنین اشارت باین مرتبه و جناب قدوده صدیقین بعد از انبیاء و مرسلین امام اولیا
مقرین خلیفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ظاهر آ و باطناً بتحقیق امیر المؤمنین و امام الحائزین
الوجہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم عن درک الادراک ادراک است یعنی عاجز بودن از رسیدن
ادراک بمرتبه ذات اللہ سبحانہ ادراک است یعنی بذات و سبب سبب ادراک رسیدن محال است
پس اعتراف باین ادراک است و کمال معرفت مقتضی عجز است در حدیث بشری و اوقع
است که این کلمه سبحانه بجا باین نور و ظلمت یعنی ذات اللہ را محجب است از نور و ظلمت مراد از
نور اوصاف جمالیہ و از ظلمت اوصاف جلالیہ و اوصاف الفعالیہ یعنی ذات او بجا
که غنی مطلق است و وجود مطلق است مستور در ستر صفات است و محبوب محجب نعت است
هرگز ظاهر نمیشود پیش انسان و نه پیش ملائکة مقربین شجر

ای برتر از خیال و قیاس و کمال و هم به و زهر چه گفته اند شنیدیم و نخواهیم
و این ذات را که وجود مطلق است و با کمال ذاتی خود دست و دوبر و عین است غیب الغیب
خوانند و این ذات را ظهور است در محالی و مدرک و مشهود میشود و مرعافان را در محالی و این
محالی تعینات و شیوئات ذات اند که غیر متناسب اند لیکن کلیات این مراتب شش اند لیکن
و در مرتبه از آنها که تعین اول است و ثانی که تقدیر در این هر دو راه نیست و هر تعینی که مفروض
میشود تحت آن دو مرتبه است و شرکت را درین دو مرتبه راه نیست و باقی چهار مراتب تحت آن
هر چهار انواع و اجناس و یا اشخاص اند بے شمار و ظهور ذات درین مراتب و تعینات برکات انصاف
بکمال معانی است - مرتبه اولی - تعین اول و آن عبارت است از ذات حق که متعقل است
ذات خود را و عالم را علی الاجمال بجا آنکه عالم متحد است با ذات و صالح است مظهر عالم را و هیچ
اعتیاد و انجیا ندارد از ذات قدر در وصف است بنوعت و اسما و بجا علی الاجمال بوسیله که سمیع اند
قدیر مثلاً ممتاز و منحاز نباشد و این ذات احدیت محض است بکسر را در آن راه نیست نه اعتباری و نه
حقیقی همه ممکنات مہلک اند درین مرتبه و همه ممکنات و اسما و صفات و مندرج اند درین مرتبه و این مرتبه
را عین اول می نامند چه ذات از مرتبه عین الینیب درین مرتبه ظهور کرده است اولاً و او عین است
مگر از ذوی البصر و الوقاد و یقیناً به تائید الی که رسیده اند بکشف حقائق و بعض این مرتبه را عاقلی نامند

پیا عین نفس رحمانی است و این همان مظهر رب است که ظاهر شد رب درین بها و یک اعرابی با هر
 سوال کرد از سید عالم صلوات الله و سلامه علیه و آله و اوصایه که این کان ربنا قبل ان یخلق السموات
 و الارض یعنی کجا بود رب ما پیش از پیداکردن آسمان و زمین یعنی قبل پیداکردن عالم - سید عالم فرمود
 کان فی غمار ما فوجها هو او و لا تحتها هو او - یعنی بود رب ما در غما که نیست فوق او و نه تحت او و نه دور و نه تعبیر هو او
 و مراد از هو او عالم امکان یعنی رب در مظهر عما بود که فوق او نمکنند بود و نه تحت او و نمکنند بود و در تعبیر هو او
 از ممکن ترشح است چه عمار لغت سحاب رفیق را گویند و این عمار در مظهر رب است که گفته شد و
 امام احمد بن حنبل قدس سره در شرح این حدیث فرمود یعنی کایا که این سخن معنی یعنی بود
 الله تعالی در مظهر عما و هیچ از ممکنات با منسوب بود و شیخ الاسلام عی الله انصاری گفته که این کلام
 جامع است مرا سه بار :- الم تبهتہ التی التی مظهر ارواح است که این تعیین مجرد است از مواد و
 عوارض اجسام و الوان و اشکال و قابل ادراک خود و اختیار است و قابل اشارت حسیه
 بذات خود نیست و این ارواح بر دو قسم اند فتمی که بآدمان تعلق ندارد و تعلق تدبیر و
 تصرف و تمیزی و دیگر اند که بآدمان تعلق دارند چنین تعلق و از قسم اول قسمی اند که با علم اند و مشابه
 حق سبحانه تعالی از خود خبر ندارند و نه از دیگر قسمی اند و مشابه حق سبحانه و غرق اند
 در بحر مشاهد حق و این قسم را تعبیر در کتاب و سنت بملا اعلی رفته و نامیده میشود بملا اعلی و اینها
 مامور بحدود آدم نشده اند چه تکلیف و شرح شعور است چون اینها شعور ندارند و مکلف بحدود و چگونه بشوند
 چنانچه اشاره میکند بنوعی این که گفته شد این آیه که در خطاب ابلیس و قتیله ابلیس ایا آرد
 از سوره ادم علیه السلام - ما منعک ان تسجد لکما خلقت مبدی اشکرت ام کنت من العالین یعنی
 چه چیز منع کرد است از این که سجد کنی آن شخص را که پیداکردم بدوست خود آیا شکر کردی و یا آنکه
 بودی از ملائک عالمی که مامور بحدود نیستند و در حدیث قدسی واقع است آن ذکر کنی فی طاعتی که نه فی
 ملائک منہم - یعنی اگر یاد کند بنده مرا در ملائک او گفت من آن بنده را در ملائک کی بهتر است از آن ملائک
 یاد کرده است بنده در آن ملائک بعد از آنکه الله تعالی پیداساخت و وجود بخشد او را در عالم
 ملائک چه چیز را که گفته شده و در صفت اخیر این ملائک پیدامی شود ملائک را مکنون ساخت و در آن ملائک علم
 هر چه بیه کائن شود - تا دخول بل جنت و جنت و اهل ناد و ناء و مذبح شدن و موت و نام
 این ملک عقل اول و عقل کل است در لسان اهل تصوف و در لسان مشرعی نام و در علم اعلی است
 و در علم این ملک و دیگر است که در آن افاضه و تقصیل این علوم را میکند و این ملک تحتانی را
 در علم می نامند و اهل تصوف در لسان مشرعی لوح محفوظ و این لوح محفوظ است از تغیر و تبدل و
 به چشمانی است درین لوح محفوظ است و ثابت است با ثبات آن قلم که عقل کل است و
 باید دیگر که آنها را علم قدری از کائنات داده شده و در آنها مکنون ساخته چون علم کائنات
 این آن هم ملائک اقلام اند افاضه میکنند بر ملائک دیگر که تحت ایشان است و این ملائک الواح

اند و همچنین اتفاق افتد که یک حکم در لوح این ثبت میگردد و مدت آن حکم ثبت نمیکند
 بحسب ظاهر معلوم میشود که این حکم باقی است بعد از آن چون آن مدت منقضی شد باز آن حکم
 محو می شود و ضد و سه ثبت کرده میشود اما در لوح محفوظ این تغییر و تبدل را راه نیست و چون حکم
 باشد تا وقت محفوظ است در لوح محفوظ الله تعالی میفرماید: لکل اجل کتاب یحی الله
 ما یشاء و ثبت و عنده ام الكتاب یعنی هر مدت را یک کتابیست که مدت در آن ثبت
 میکند الله تعالی چیزی را که میخواهد و ثابت میدارد و چیزی را که میخواهد یعنی در لوح چیزی را
 را محو کند بعد از قصای آن اجل و ثابت می نماید چیزی را در مدت و سه و هست نزدیک الله تعالی
 ام الكتاب و آن لوح محفوظ است از محو و اثبات جدید و مراد از ام الكتاب نفس کل است که آن
 لوح محفوظ است و آن محو نیست و محل محو و اثبات لوح دیگر اند که چنانکه گفته شد و متصل و متلازم
 ملائک جمیع و عقل کل و نفس کل ملائک دیگر اند نصف نصف و اوقات اند در مراتب خود با درین جوهر
 عظام و اند بختات و امثال با و امحق اند بختان چنانکه الله تعالی میفرماید حکایت از ملائک و ما
 الا و له مقام معلوم و نیست هیچ از ملائک آنکه او را مقام معلوم است که تجاوز از آن ممکن نیست و در
 صف اعلی بعد عقل کل و نفس کل ملائک متفرد با اند چون اجبریل و میکائیل و هم ملائک منتظر امر
 اند تا امثال در زند و نشاء این ملائک آبی است از عصیان امر حق بعد از آنها و جوهر عظام ملائک طبعیه
 هستند و ملکی اند با نام بر امام علوی از ساراینها و اسمائے سفلیه از ماتحت و این ملائک هم عصیان نمی کنند امر
 حق را و مشتعل با بختی که امور اند با آن خدمات و اینها در مملکت عالم علوی و سهلی اند و در ایشان بعضی بر
 انما تولید و تغذیه و دیگر امور است که تعلق دارند از بدن انسان و بعضی بر آسایش و اینها از جمله
 اقلام اند و اینها گرام اند بعضی و این لوح محل محو و اثبات است و عصیان که اینها مینویسند رعایت
 الهیه محوی سازد و بعضی با خبر امر سجده کنند انسان را و سر ملائک از ملائک مذکوره هیچ مراد الله تعالی راست
 با سار تر و بجه و ایشان را خبر با سار و تقبیه نیست اصلا و بر واحد هیچ میکند با سار که مظهر است و این
 ملائک طبعیه اگر چه وجود اینها بعد عالم شهادت است لیکن بسبب الطاف و قرب ایشان از عالم حیرت
 که کثرت تعین ثانی است در مرتبه ثالثه شمرده شده و از ارواح متعلقه با بدن نفوس فکیه اند و نفوس
 شیطانی و جنیه و نفوس شیطانی مظهر اسم مضل اند آنها تسبیح با این اسم میکنند و کمربند در اضلال خلقت
 اند که مقتضی نشاء آنهاست است و از ارواح متعلقه با بدن روح انسانی است و این لطیف
 ایست از لطائف الهیه که علم همه اشیا در این مکنون است و بالفعل است و مظهر ظهور تعین
 ثانی بر وجه کمال و مشابه است با اضلال است از عقل کل که در عقل کل علم مکنون آرد
 که واقع شوند تا روز حشر و در روح انسانی همه اشیا مکنون است بر سبب که در تعین ثانی در روح
 روح انسانی اگر چه امر و آنراست لیکن متعین میشود بتعینات کثیر و این متعینات از روح حیوانیه
 اند که در هر یک فرد انسانی یک روح حیوانی ساری است و این روح حیوانی جسم طبعیه است

به شکل بدن انسانی و ساری است بتمامه در بدن بوجهی که هر جزوے منقطع است از ساری و بدین
 آنکه متحد است هر جزو از روح حیوانی در هر جزو از بدن بنوعی از اتحاد که مجهول است و اینست که بعضی
 جناب شیخ محب الله آبادی قدس سره فرموده اند: ارواحنا اجسادنا اجسادنا ارواحنا متلذذ و متلذذ
 همین روح حیوانی است که متعین است اما روح انسانی با قطع نظر از این تعین در مرتبه وحدت خود منزله
 است از انسانی و از حیوانی و از ملکوتی و از انجلی که روح انسانی را که محذور از تعین است و مطلق است بجهت آنکه این مطلق
 را وجود و ظهور نیست مگر درین مقید و انجیکه گفته شد همین مراد مولوی جلال الدین بودی قدس سره است
 از قولی وے - شعر - تفرقه در روح حیوانی بود و نفس واحد روح انسانی بود - یعنی تفرقه و امتیاز
 درین روح حیوانی است که متعین است و اما روح انسانی در مرتبه ذات خود با قطع نظر از این تعینات
 نفس واحد است کثرت را در این راه نیست و روح حیوانی که گفته شد جوهر لطیف است و ابدی است
 بعد موت معدوم نمیشود و نیست موت عدم بلکه موت عبادت است از تفریق اجزا که این روح از بدن
 جدا نموده خارج میشود و متصور بصورتی از صورت مثال منفصل میگردد و در قبر مسئول عنها میشود و مسائل
 و ملوک اند که نام شان منکر و مخیر است چنانکه شریعت حجت بیان آن فرموده تفصیل و اما آنکه
 فلاسفه گویند که روح حیوانی جسم بخاری است معدوم میشود وقت موت پس این جسم بخاری دیگر است
 و آن روح حیوانی نیست که کلام ما در اوست و تفاضل در افراد شان از جهت تفاوت درین روح
 است پس انسان کامل این روح را باز داشته است از تلذذات نفسانه و در شهود وے این تعین
 فانی گشته و حقیقت آنکه لطیف الهیه است مشهود ساخته عالم بکلیه و اطلاق آن شده و آنچه منقول
 است از شیخ صدر الدین قزوینی قدس سره که ارواح اولیا کلیه اند پس معنی آنست که اولیا بکلیه
 ارواح و اوقاف عالم اند - لیکن در معرفت الهیه اولیا مختلف اند بحسب مراتب بود معرفت آنها را حاصل
 است و سر درین آنست که این روح اگر چه فی حد ذاته واحد است و کامل لیکن هر تعین را خواص و
 لوازم اند که تعین دیگر را نیستند پس در بعضی تعینات در اسفل الشافلیین می اند و آن متعین گرفتار
 جهل می گردد و در بعضی تعینات با اعلیٰ علیین میرسد و کامل و در معرفت الهیه میشود لیکن متعینات در
 معرفت و علم مختلف اند بحسب استعداد ذات خود که از تعین حاصل است آنها را بعضی در کمال تصور
 اند و بعضی در کمال دون آن و بعضی کم ازین دون و هم برین قیاس کامل و ناقص و متلذذ و متالم بهال
 روح انسانی است لیکن درین متعینات بشرط تعین و روح سید عالم ^{صلی الله علیه و آله} و
 اصحاب و سلم روح اعظم در هر موطن متصف بعلم اتم است و این روح در عالم ارواح نبی مبعوث شده
 پس ارواح آخر خواه ارواح انبیا و دیگر خواه ارواح اولیا خواه ارواح ناقصان همه ارواح
 ایمان نبوت روح محمدی آمدند و اقرار کردند در عالم ارواح و روح محمدی از همه ارواح عهده
 میثاق گرفت که بعد آمدن در عالم عناصر مطیع گردند بحسب ارواح و پان عهده میثاق

گوای دادند و این است معنی قول صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم کُنْتُمْ نَبِیًّا وَاَدَمُ بَيْنَ الرَّجُلِ
وَالْحَيَّةِ وَحَدِيثُ لَوْ كَانَ نُوحِي ابْنِ عِمْرَانَ حَيًّا وَسَعْدًا لَاتَّبَاعِي كَيْفِي اَلْكَوَسِ ابْنِ عِمْرَانَ زَنْدِه بُوَدِے
درین زمانہ و سمعت لَفْتَدِے اَوْرَا اَمَّا اَتَبَاعُ مَنْ كُنْزِ بَحْتِ اِیْسِ است کہ سید عالم صلی اللہ علیہ و
اصحابہ وسلم نبی مبعوث ہوئے وے بود پس بعد ملاقات البتہ متبع می شد مرید عالم را۔ چنانکہ در عالم
ارواح متبع شدہ بود چہ او علیہ السلام از عصیان معصوم است و ہمیں سبب کہ سید عالم صلوات اللہ علیہ
وآلہ نبی مبعوث شود وقت ظهور وے در ارواح و ہمہ از امت وے بودند ہمہ انبیاء در روز قیامت
زیر لوئے وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواهند بود۔

المترتبة الرابعة عالم مثال است و آن عالمی است بین بین میان عالم ارواح و عالم شہادت
و این عالم بسبب لطافت خود مشابہ عالم ارواح است و بجهت تمتد بودن مثل امتداد اجسام مشابہ
عالم شہادت پس این عالم برزخ است میان ارواح و شہادت۔ و این بر دو قسم است۔ یکے آنکہ
در ادراک آن قوت تخلیہ شرط است و دیگر آنکہ در ادراک آن قوت تمحید تعقل وے شرط نیست
و قسم ثانی را مثال منقصل نامند۔ و این عالم لطیف است موجود است بے تعقل و اختراع و درین عالم
متجسد میشوند ارواح و درین عالم بود کہ جبریل انازل میشد بصورت وحیہ کلبی بر سید عالم صلوات اللہ و
علیہ وآلہ و اصحابہ و درین عالم مرئی میشود خضر علیہ السلام و غیر وے از انبیاء و اولیای و علیہم السلام
و اولیای متصور بحسب مثالی شدہ ظاهر میشوند بحسبیکہ خواهند ظهور خود بر وے چنانچہ حضرت امیر المومنین
عمر ظاہر شدہ بود بر ساریہ ابن زینم۔ و قصہ اش آنست کہ حضرت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ ساریہ را
فرستادہ بودند برائے غزایر کافران۔ چون بغزایر مشغول شد کافران منفرم شدہ فرار نمودند بوسے جبل و
ساریہ خواست کہ تعاقب آن کفار نماید و در جبل آنها خداع کردہ بودند و این واقعه منکشف گشت بر امیر المومنین
عمر رضی اللہ عنہ و امیر المومنین در مدینہ و مطہرہ بر منبر بودند بر روز جمعہ در اثناے خطبہ فرمودند یا ساریہ
ابن زینم الجبل الجبل و بر ساریہ صورت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ حاضر شد و ساریہ مشاہدہ کرد و این
آواز شنید پس با بودن جسد عنقریب حضرت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ در مسجد مدینہ مطہرہ و مسجور
بجہد مثالی شدہ حاضر شد بر ساریہ و این بحسب در عالم مثال منقصل بود و عزرائیل علیہ السلام کہ
میت را وقت موت مشہود میشود و درین عالم است و بعد موت چوں روح از بدن جدا می شود درین عالم
متجہد میشود درین عالم است۔ سوال منکر و مکبر و نیز درین عالم است راحت و لذت ذوات در قبر کہ حاصل
میشود بچنین عذاب قبر کہ اعادنا اللہ منہ۔ درین عالم است قال اللہ تعالیٰ حتی اذ جاء احدہم الموت
قال رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلیمہ ہوقالہا ومن در اہم برزخ الی یوم یبعثون۔ یعنی
وقتیکہ آید بیکہ دوزاں کفار را موت و آن وقتیکہ بیدار جائے خود او ناخواب گفت آن کافر میت گدازے
رجوع کن مرا بوسے حیات و نیا شاید کہ عمل کنیم عمل صالح ذرکت چیز کہ ترک کردم در آن عمل صالح چگونه
این رجوع خواهد شد کہ این کلمہ ایت کہ آن میت قائل آن کلمہ باشد یعنی کلام بے فائدہ است حجاب

خواهد شد و شتمل بر کذب است که میگوید که لعلی اصل صالحا چنانکه آیه دیگر شایده است بر آن و لورود و العاد
 و لما نهو عنه - یعنی اگر مرد و شوند بگوئند دنیا بر آئینه عود خود خواهند کرد چیز سے را که نمی کرد و شده اند یعنی نشان
 ایشان صالح نیت مگر کفر و عصیان را و قوله تعالی من وذلهم برنخ - یعنی پیش آن موته برنخ است
 که در آن عذاب خواهد شد بر کافران تا وقتی که مبعوث شوند در قیامت و مراد از برنخ بهیچ عالم مستل
 منفصل است و بعد قیامت چنان حشر خواهد شد بهیچ بدن عنصری محشو شود این بدن لطیف گردد و بدن
 مثالی نمود درین عالم اصل جنت متلفذ شوند بصورت اعمال خود اصل نار معذب بصورت اعمال خود و
 حقیقتش آنست که اعمال مکلفین اگر چه اعراض اند درین عالم لیکن حقائق آن جوهر شده باقی می مانند
 در مثال منفصل بر اعمال حسن جنات و خور و مقصور شده باقی می مانند و اعمال سیئه مثل زنا اگر چه عرض است
 و ملذذ است درین عالم لیکن حقیقتش نار محرق و موملم است در آن عالم و سبب انقاس در عوشتی بدنی
 ملذذ می نماید و این جهل مرکب و طلبه نفس و شیطان است در آن عالم که فیض حقیقی است محرق و
 موملم است الله تعالی میفرماید مکرر را - بل تجزون الا بها کنتم تعملون - یعنی جز آن داده خواهید شد مگر
 آنچه عمل میکنید و این نفس است بر آنکه عمل عین جزا است -

قسم اول که در ادراک و سه قوت متخیله شرط است - پس موجود میشود از قوت متخیله در آن عالم
 و شهود میگردد و چنانکه صورت در خواب دیده میشود پس این صورت گاهی مناسب حقائق موجود می باشد و
 این رویا معجز نیست بلکه هر چه میشود شده همان واقع میشود و حضرت جناب ام المومنین عائشه صدیقه
 رضی الله عنها فرموده اند اول چیز که بابتدای وحی می آمد بر رسول صلی الله تعالی علیه وآله و اصحاب
 و سلم رویای صادقه بود در خواب پس نبود آنحضرت که دید چیز سے را در خواب مگر آنکه مانند روشنی فجر یعنی
 هر چه می دید همان واقع میشد و این حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم در پیش از رسالت و نزول
 ملائک و گاهی این صورت اگر چه مناسب حقائق موجود اند لیکن مطابق بحکب باوی راس نمی باشد و این
 رویا معجز است و در حقیقت مشهود آن چیز است که معجز است لیکن بصورت مرئی چنانکه
 حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله و اصحاب و سلم علم بالصورات لعین دیده بود چنانکه امام بخاری روایت
 کرده که حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمودند که در خواب نبینم آنچه شدم و نوشیدم تا آنکه سیر
 شدم و باقی بعمر دادم - حاضران پرسیدند که تعبیر آن چیست سید عالم صلی الله علیه و سلم و اصحاب و سلم
 فرمودند که تعبیر آن علم است و چنانکه حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم و اصحاب و سلم
 ایمان را بصورت قیص دیده بودند امام بخاری روایت کرده که سید عالم صلی الله علیه و سلم و اصحاب و سلم
 فرمودند که در خواب بر من عرض کرده شدند مردان که بر آنها قیص بابود - بعض قیص یادداشت
 نمائیدی - و بعض تا کم و بعض تا ساقی عمر را دیدم که قیص دراز تا زیر پا بود حاضران عرض کردند که تعبیر
 آن چیست سید عالم فرمودند که تعبیر آن ایمان است و ازین معجزات روایت حضرت ابراهیم علیه السلام
 بود که دیده بود ابن اخمور که اسحاق است بر قول مکشوف و اولیا نوح میکنم و تعبیر آن نوح کبش بود و

خلق عالم و الله تعالى این انبان کامل را بدوید خود پدید آورد و دید از او صفات جلالت و جلال و اسما
 فعلیه و انفعالیه و اوصاف و اسما تقریه و صفات و اسما کونیة است و باقی عالم را بدو واحد پدید ساخت
 و این دو قیفر را ملائک طبعیه تفهیمند و گفتند که آیا پدید می آید کسی را که خدا در زمین و سفک و ما را خواهد کرد و
 مسیح بستم و نه و گفتند که بت پرستها اسم خاص است که آن ملائکه منظر آن اسم بودند و حال آنکه الله تعالى را
 اسما اند که ملائکه را خبر آن اسما نبود و الله تعالى آدم یعنی انسان کامل را تمام اسما خود تعلیم فرمود چه آدم یعنی
 انسان کامل منظر ذات و اسم و اسم است و انسان کامل مسیح بهمه اسما است پس تبلیغ انسان کامل
 اکمل است از تبلیغ ملائکه و الله تعالى ملائکه تمام کائنات را معروض ساخت و گفت که خبر دهید از اسما
 این کائنات تبلیغ بآن اسما می کنند و منظر آن اسما هستند پس ملائکه چونکه از مکرر منزه بودند اعتراف
 بعبودیت خود کردند و گفتند لا علم لنا الا ما علمتنا و آدم انچه همه اسما کرد پس ظاهر شد فضل آدم یعنی انسان کامل
 نزد ملائکه و سبب مجود شدن انسان کامل معلوم شد و اما ابلیس پس ابا آورد از سجود و گفت انا خیر منه
 و خلقنی من نار و خلقتک من طین یعنی بصرم از آدم که انسان کامل است پدید کردی تو مرا از قش و آدم
 از طین و طین عبارتست از اجزاء زمین که مزج است بآب و ابلیس پنداشت آدم را طین و ندانست
 که ظاهر است روع ذات با جمیع اسما و صفات و جمیع حقایق عالم که ازل از جمله نام است و تکبر ورزید بر
 منظره که نشاید تکبر بر او و لهذا ملعون و مظلوم ازلی گردید و ابلیس منظر اسم مضل است و ممکن نیست که
 از او محذور شود و سوائے اضلال و گمراهی و تبلیغ حق نمیکند مگر با اسم مضل و انچه قریب است در معنی لهذا
 گفت فبعض ربک لا غایتهم اجمعین یعنی قسم عزت است اے رب البیت گمراه خواهم کرد و افراغ اسم الهی را
 یعنی بر آن گردانند و او را در اضلال اختیار نمود تا اسم مضل ظهور یابد - لهذا الله تعالى او را فرمود
 و استغفر من استغفرت منهم بعد ربک و اجلب علیهم عقوبات در جنگ و شکار که فی الاموال والا ولاد
 و عید و کما بعد هم الشیطان الاخر مؤرا یعنی جنبش بدو است اما استطاعت بر اضلال داسی با و از خود
 تمایز یافته و از شیعه در ضلالت افتاد و بساز بر آنها بسوزان خود و پیادگان خود و شرکت کن آنها را در اعمال
 و اولاد و ضلال اقتند و عده کن با آنها تا از عده فریب یافته در ضلالت اقتند و عده نخواهد کرد و ایشان را
 شیطان مگر فریب از یکه گفته است الله تعالی معلوم شد که الله تعالی شیطان را مقرر نمود بر آن اضلال
 و انچه بجهت طریقیکه باشد تا اسم مضل ظاهر شود پس ابلیس هم و کل بخدمت است و انسان کامل اگر چه
 بنظر حقیقت خود جامع جمیع اسما است و ابلیس را هم مد از جز و حقیقت است که اسم مضل است لیکن او
 بصورتی که ظاهر است در دهر و دنیا و در آخرت منظر اسم ماضی نیست پس از انسان کامل بجز پندایت
 نیاید و از وی علی حد و مگر آنکه اثرش از آثار بدهایت و اسم ماضی است لهذا اکمل از انسان کامل
 که رسل و انبیاء اند معصوم اند به شبه و ولایا از انسان کامل محفوظ اند اگر معصیت به سبیل ندرت از
 ایشان صادر شود مقارن ذوب و استغفار شود و این اثرش است از آثار بدهایت و موجب ظهور اسم ماضی
 و عفو و عفو است بدانکه حق سبحانه تعالی اگر چه در ازل عالم بود و میدانست جمیع اسما و حتی خود را

ورنه آنکه گویند که نظام بر آن اسما اند لیکن خواست که یک مظهر سازد که در آن اسما و حتی محدود کلیت و جزئیت که از
 احصای بیرون اند مشاهده کنند و آن مظهر در جامعیت مضامین و محامل تعین اول باشد که جامع است هر
 الیه و که در آن مظهر حرکات باشد هر رویت جمیع اسما را بجمیع دفعه پس پیدا ساخت انسان کامل را
 جامع همه اسما و همه مظاہر است پس دید همه اسما و همه کائنات را در انسان پس رجم کرد بر کائنات
 عالم پس انسان کامل بمنزله دیده است مخرج سحابة را در رویت اسما و کائنات و هر کائنات مظهر است
 بود از اسما و او را خبر نبود باسم دیگر که مظهر آن نیست که هر مظهر میدانشست که کمال همین است که اسما ظاهر
 در و میجوید و در اسما تقابل است چه بنظم مثلا مقابل عفو است پس در نظام هر کائنات اسما و تقابل
 تضاد واقع است و هر مظهر میجوید که دیگر نباشد و با هم متنازع اند پس عیب که ملائک اظهار آن کردند از انفراد شک
 و مانع عین نزاع است در همه کائنات عالم بود و در ملائک بود که نزاع کردند در ایجاد عالم یعنی انسان کامل پس
 افتادند در آن عیب و شعور این افتادند نداشتند لهذا شرح مشریف نهی فرمود از آیدن عیب دیگران
 و ترسیدند نفس خود را چون نظام و مخالف در کائنات بنظر اصل حقیقت آنها واقع است پس هر حقیقت
 این کائنات نظامی که میجوید لیکن الله تعالی باین تضاد باقی میدارد تا اسما و عیب ظاهر باشند و
 هیچ یک از این کائنات قابلیت خلافت نداشت چه بحسب حقیقت خود و ترسید مضامین و عیب و چون انسان
 کامل جامع جمیع اسما است و از بحسب حقیقت و عیب مضاد و مخالفت با کسی نیست چه عالم همه و اسما و
 و اجزا و قوا و عی و الله اگر چه صورت و عیب که مظهر مادی است ضدیت و مخالفت با مظهر مصل
 میداند و الله تعالی البس را بعد و آدم فرمود مولانا جلال الدین رومی میفرماید - مثنوی
 چونکه میرنگی اسیر رنگ شد * عیبی با موسی در جنگ شد
 چونکه به میرنگی سی کاناشتی * موسی و فرعون دارند آشتی
 لاجرم انسان کامل را خلیفه خود نمود تا بامداد باطن خود همه کائنات عالم را باقی دارد و هر کمالی و نقصی
 را که کائنات مستعد اند بآنها رساند و این امر آنست که مبعی حقیقت انسان کامل است چنان کفر است
 بلکه جاعل و مبعی ذات اوست سبحانه و انسان کامل و سید است در ایصال فیض او سبحانه تعالی
 و الله تعالی این انسان کامل را ختم ساخت بر خزان عالم پس با دام که این ختم باقیست در خزان
 عالم خلل نمی تواند رسید و چون یک فرد از انسان کامل وفات یابد دیگر عی قائم مقام و عی گردد تا بقا
 این انسان کامل در در دنیا علی التعاقب است و در دنیا باقی خواهد ماند و چون انسان کامل باقی ماند
 در دنیا و قائم و الایت مطلقه که عینی علیه السلام اند وفات یابد - خلیفه حق ختم و عی نماید - انصار
 عظیم واقع شود - و آسمان منشق گردد - و قیامت قائم گردد - و عمارت نقل بدرا آخرت و
 خلیفه کامل حقیقت سید عالم محمد مصطفی اند - صلوات الله و سلامه علیه و آله و اصحابه و سلم و
 قبل می سید عالم صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بعالم دنیا و عی انبیاء و رسل ناسب سید عالم بودند
 و خلیفه حق بودند بر عالم - و بعد وفات آن سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم تعالی لاقاب نایب است و الله

و خلیفه حق است و ختم است بر عالم و او امام اولیاء و خلفاء حق است و تحقیق این امرش آنست که قطب الاقطاب در بعضی عوالم برگرسی می نشیند و همه اولیاء سوائے افراد که از دایره قطب بیرون اند صفت بصف پیش وے حاضری شونده - و دو ولی از وزرای وے اند - یکی یسین نشینند - و دیگر شمس شمال - و در اصطلاح صوفیه مقام وزرای قطب الاقطاب را امام میگویند - و رسول سید عالم صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم قطب الاقطاب اند و وزیران او قدوک اولیاء افضل الصیّد یقین امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنهما بودند - چنین فرمودند شیخ اکبر در فتوحات - و قطب الاقطاب بوزیران خود و اولیاء دیگر که او تاد و آبدال و غیر آنها هستند امر میکنند تا کائنات را میرسانند انچه در استعدادات آن کائنات است و آن کائنات بلیان استعداد طلب آن میکند و این قطب الاقطاب را نسب سیادت شرط نیست - شعر

آن امام حق و قائم آل ولی است
خواه از نسل عمر و خواه از علی است

و شیخ اکبر قدس سره در فتوحات میفرماید که این قطب الاقطاب افضل اولیاء در زمان خود است و خلیفه الله است بباطن خود و در بعضی این خلافت باطنه با خلافت ظاهریه مجامع است - چون امیر المؤمنین ابوبکر صدیق - و عمر - و عثمان - و علی - و امام حسن - و معاویه بن یزید - و عمر بن عبد العزیز - و متوکل - و در بعضی فقط خلافت باطنه است - منافی از خلافت ظاهری چون بایزید بسطامی رحمه الله علیه و این کثیر است انتهی - و در اقطاب نیز تفاضل باشد - بعضی افضل از بعضی و شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره از افضل الاقطاب بود و قدم وے بر قاب هر ولی بود اینست که گفته شد همه احوال انسان کامل را و اما انسان ناقص اگر چه نوع جمعیت دارد و ملائک وے ساجد و منقاد هستند لیکن این سجود و انقیاد و دو بال است چه شیطان وے ساجد وے نیست و غالب است و او منقاد شیطان خود است و هر چه شیطان امر میکند او بجای آورد و این انسان ناقص چون خواست ارتکاب معصیت کند شیطان امداد او میکند - و ملائکه چون که ساجد و منقاد آن انسان اند معارضه او نمی توانند کرد - و چون خواست که حسنه کند اگر چه ملائک راضی اند با آن لیکن چون شیطان وے ساجد و متقار نیست معارضه وے میدند و او را بار بار در از حسنه و چون او سقا شیطان است قول او قبول میکند - و از حسنه بازمی ماند تا که منغمص شهوات شده و اتّباع شیطان در زیده نوبت بشر می رساند و مشرک گردد **أَعَاذَنا اللّهُ** من ذلک و این انسان ناقص به اسفل السافلین میشود و در صورت انسان باقی ماند - و حکم بهایم دارد بلکه از وے دون تر است **إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْإِغْمارِ بِلِ هُمْ**

اضل سبباً و الله تعالی حال انسان کامل و انسان ناقص درین آیه بیان فرموده
 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ
 آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ - یعنی هر آینه پیدا
 کردیم انسان را در احسن تقویم چه تقویم وبی جامع است و پس تقویم بی ذات افضل و احسن
 است از تقویم هر مخلوق بعد از انرا مردود ساختیم انسان را در مرتبه و منزلت باسفل السافلیین
 که از انعام نیز بپای تر شدند مگر آن انسان که ایمان آوردند - و عمل صالح کردند اینها را
 مردود نداشتیم باسفل السافلیین بلکه در احسن تقویم باقی ماندند - و انسانی که ایمان آورد
 و عمل صالح کرد انسان کامل است و ماعدائے و بی ناقص و نیز باید دانست که الله تعالی امانت
 را عهده من کرد بر سموات و ارض یعنی بر ماسوائے انسان همه ایا آوردند که نشانه آنها صالح آن
 نبود و بر سیدند از برداشتن بار ایں امانت بجهت آنکه دانستند حق آن ادا نتوانستند کرد و انسانی
 ایں بار امانت را برداشت که نشانه و قابل ادائے حق آن بود و عاقبت پنج آن ملاحظه نمود
 و مبادرت نمود در حمل بار امانت چنانچه حافظ شیرازی میفرماید - شعری

آسمان بار امانت نتوانست کشید

فرع خال بنام من دیوانه زدند

و آنچه شیخ اکبر قدس سره در فتوحات فرموده اند که صوتی حکیم است و حکمت حکیم شمس
 است یعنی وَمَنْ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا - و آنچه موصوف بحضرت است
 قابل نیست اصلاً و صوتی در جمیع موجودات نظر میکنند چه حکمت الهی ساری است در جمیع
 موجودات - و الله تعالی انسان را حامل امانت ساخته است - پس گردانیده است مفسرانرا
 نظر شفقت بر جمیع موجودات و عطا کرده است انسانرا تصرف در جمیع موجودات بطریق امانت که ادا کنند
 انسان حق بر ذی حق مرآت ذی حق را چنانچه الله تعالی عطا فرموده است هر شیئی را خلق و بی که حق و بی
 است بجهت آنکه در ایمان هر شیئی استعداد امری بود بحسب آن استعداد خلق فرمود آن امر را که مستعد آن بود
 بوسه عطا فرمود پس گردانید الله تعالی انسانرا خلیفه و دیگر مخلوق را خلیفه نگردانید پس انسان ایدین است
 بر خلق الله پس میل نمیتواند در حق خلق خدا از سنت الله که جاری است در حق هر مخلوق و میرساند بهیچ
 الله تعالی خود اعتناست پس خلق الله امانت الله است در بند انسان چنین امانت که معروض کرده شده بر
 انسان پس آنرا برداشت پس اگر ادائی آن امانت کند بر طبق حکم الله حکیم است و اگر ادائی آن امانت نکرد
 پس او ظالم و جاهل است و حکمت منافق ظلم و جاهل است پس آنچه امانت نکرد حکیم نباشد پس تحقیق باخلاق الله تعالی
 همان تصوف است پس ازین کلام واضح شد که صوتی که انسان کامل است بر ذی حق را از خلق الله حق او میرساند
 چنانکه الله تعالی میرساند و مراد از حق ذی حق چیز بی است که عین او مستعد است پس هر مخلوق را میرساند
 آنچه که عین و بی مستعد آن بود خواه در شرع آن ظلم یا حق شرعی باشد پس حق البوجهل آن بود که عین و بی

مستعد آن بود از کفر و معاصی و اسباب خلود و رنار پس هر چیکه اعیان کائنات در مرتبه ثبوت مستعد
آن است انسان کامل می رساند باو چنانچه سنت الشریع است تا آنکه آنچه که عیان کائنات
مستعد آنست - الله تعالی بر طبق استعداد باو می رساند و این مخلوق است با خلاق الله و حکمت
است و اینست گفته شده که صوفی حق هر کس را بنظر استعداد و به نظر باطن
انسان کامل است که به باطن حق هر کس را بمقتضای استعداد می رساند با علم و دانش
و اما انسان کامل که صوفی است بصورتی که ظاهر شده است این صورت مظهر مادی است
عنایت کرده شده است مکارم اخلاق و او متصف به مکارم اخلاق است و مکارم اخلاق
خود صرف میکند بقدر ممکن و شیخ اکبر بیان آن فرمودند در موضع آخر از فتوحات بدخوبه
که صوفیه آن کسانی که اختیار مکارم اخلاق با خلق الله کنند نه غیر صوفیه - و صوفیه
دانند که کسی قادر نیست بر فضائل جمیع بندگانه الله چه یک چیز موجب رفعتی می باشد و
همان چیز نوجب سخط و ناخوشی دیگری باشد و چون مکارم اخلاق با هر کس محال بود پس
اختیار کردند مکارم اخلاق با کسیکه اولی است بمعامله مکارم اخلاق و التفات نکردند بسوء
آن کس که در آن ساخت باشد - پس نیافتند لائق معامله به مکارم اخلاق مگر الله تعالی
را و ملائکه را و از بشر رسل و انبیاء را و اولیاء را - پس لازم گرفتند این مکارم اخلاق
بایشان - بعد از این صورت کردند مکارم اخلاق با حیوانات و نباتات و با اشعار ثقلین
مکارم اخلاق نکرده اند - مگر به چیزیکه الله تعالی محتاج گردانید خلق را بآنها و این هم
مکارم اخلاق با الله تعالی است و اگر این قوم قاضی و حاکم باشد در اقامت حدود بر
خلق خلق را راده ندهند - بلکه اقامت آن بکنند که اقامت حدود حق الله تعالی است پس
خلق با الله تعالی همین است که حق و نه و فاکند از آنچه گفته معلوم شد که صوفیه که
انسان کامل اند می باید که با خلاق حمیده شرعیه متصف باشند و از باطن تصرف
در همه اشیاء و مخلوقات بکنند - و انسان ناقص هم شریک است با انسان کامل در
حمل امانت - و ادائی امانت معنی کند - و او اظلم و جهول است و امانت عبارت
است از اسرار اسماء الهیه - و اداسه امانت تخلیق با سماء الهیه است و اعطاء
به ذی حق را حق و معقضی آن اسم است که آن ذی حق مظهر اوست - فقط

تمت بحمد و توفیق
الحمد لله والحمد لله
والافتاء الدینی ابو الفضل محمد بن محمد بن حسین الشیرازی
بفضلہ السامی بحکمیه طبع محلی گردید -

